

## سزار آیرای حیرت‌انگیز روبرتو بولانیو

اگر یک نویسنده‌ی معاصر را بتوان نام برد که به طبقه‌بندی تن ندهد، بی‌شک او کسی نیست جز سزار آیرا، اهل شهرستانی در نزدیکی بوئنوس آیرس به نام کورونل پرینگلس، جایی که به نظرم بی‌گمان یک مکان واقعی است، گرچه ممکن است زائیده‌ی خیال برجسته‌ترین فرزندان باشد، فرزندی که از مادر (یک معمای کلامی) و از پدر (قطعی‌ی هندسی)<sup>۱</sup> عالی‌ترین و درخشان‌ترین تک‌چهره‌ها را به دست داده است و جایگاهش در ادبیات معاصر اسپانیایی زبان، از حیث پیچیدگی، با جایگاه ماسیدونیو فرناندز<sup>۲</sup> در آغاز قرن بیستم برابری می‌کند.

بگذارید این‌طور شروع کنم: یکی از پنچ داستان برتری که در ذهن دارم به آیرا تعلق دارد، داستانی به نام «سیسیل تیلور» که در جُنْگ بوئنوس آیرس، برگزیده‌ی خوان فورن<sup>۳</sup>، آمده است. به‌علاوه، او چهار

۱. هر دو واژه‌ی پدر و مادر در متن اصلی با حرف اول بزرگ نوشته شده‌اند.

۲. Macedonio Fernández (۱۸۷۴-۱۹۵۲)؛ نویسنده‌ی سرشناس آرژانتینی.

۳. Juan Forn (۱۹۵۹-۲۰۲۱)؛ نویسنده و مترجم و ویراستار آرژانتینی.

رمان به یادماندنی در کارنامه‌ی خود دارد: چگونگی راهبه شدم، که در آن دوره‌ی کودکی‌اش را روایت می‌کند؛ اِمای اسیر، که روایتی است از توانگری و تنعم سرخپوستان پامپاس؛ کنگره‌ی ادبیات، با موضوع تلاش برای ساختن بدلی از کارلوس فوئنتس؛ و گریه، با فهرمانی درگیر نوعی مکاشفه یا حمله‌ی بی‌خوابی.

طبعاً این‌ها تنها رمان‌های او نیست. شنیده‌ام که آیرا دست‌کم سالی دو کتاب می‌نویسد و یک انتشارات کوچک آرژانتینی به نام بئاتریس ویتروبو برخی از این آثار را منتشر می‌کند. این ناشر نام خود را از شخصیتی در داستان «الف» بورخس وام گرفته است. اما جز کتاب‌هایی که موندادوری و توسکتس آرختینا از او چاپ کرده‌اند، نتوانسته‌ام چیز دیگری پیدا کنم. وضع آزاردهنده‌ای است، چون وقتی شروع به مطالعه‌ی آثار آیرا می‌کنی، دیگر نمی‌خواهی از خواندنشان دست بکشی. گویی رمان‌های او نظریه‌های گومبروویچ<sup>۱</sup> را محقق کرده‌اند، تنها با این تفاوت بنیادین که گومبروویچ راهب اعظم یک صومعه‌ی مجلل خیالی بود و آیرا راهب یا نوکیشی در میان کرم‌ملی‌های پابرهنه‌ی<sup>۲</sup> کلمه<sup>۳</sup>. او گاه روسیل<sup>۴</sup> را به یاد می‌آورد (روسلی که در

۱. Witold Gombrowicz (۱۹۰۴-۱۹۶۹)؛ نویسنده و نمایشنامه‌نویس لهستانی.

۲. Discalced Carmelites؛ فرقه‌ای کاتولیک که در دوران جنگ‌های صلیبی در کوه کرم‌مل فلسطین پا گرفت و در قرن شانزدهم میلادی قدیسه ترسای آبیلائی و قدیس یوهان صلیبی اصلاحاتی را در آن اعمال کردند.

۳. واژه‌ی «کلمه» در متن اصلی با حرف اول بزرگ آمده است.

۴. Raymond Roussel (۱۸۷۷-۱۹۳۳)؛ شاعر و نویسنده‌ی فرانسوی که تأثیر عمیقی بر سوررئالیست‌ها گذاشته است.

حمامی سرخ‌رنگ از خون به زانو افتاده<sup>۱</sup>)، اما تنها نویسنده‌ی  
 زنده‌ای که می‌توان آیرا را با او مقایسه کرد انریکه بیلا-ماتاس<sup>۲</sup>  
 اهل بارسلوناست.

آیرا موجود غریبی است و در عین حال یکی از سه چهار  
 نویسنده‌ی برتری به شمار می‌رود که در حال حاضر به اسپانیایی  
 می‌نویسند.

---

۱. این تعبیر از خود بولانیو است. رمون روسل، بر اثر مصرف بی‌رویه‌ی قرص آرام‌بخش  
 باریتورات، در هتلی در پالمو درگذشت.  
 ۲. Enrique Vila-Matas (۱۹۴۸-): نویسنده‌ی اسپانیایی.







هنر غربی می‌تواند به شمار معدودی از نقاشان مستند مباحث کند که به‌راستی از دیگران متمایز هستند. در میان نقاشانی که از جزء جزء زندگی و آثارشان آگاهی داریم، برجسته‌ترین جایگاه متعلق است به روگنداس، نقاش منظره‌پردازی که دوبار به آرژانتین سفر کرد. او طی دومین سفر خود، در سال ۱۸۴۷، این فرصت را یافت که مناظر و خصایص طبیعی ریو دلا پلاتا<sup>۱</sup> را ثبت کند، آن هم در آثاری چنان پرشمار که تخمین زده می‌شود دویست نقاشی در دست مجموعه‌داران محلی باقی مانده باشد. روگنداس با ثبت این مناظر بر نظریه‌ی دوست و دوستدارش هومبولت<sup>۲</sup> (یا به عبارت بهتر، بر تفسیری ساده‌انگارانه از نظریه‌ی وی) خط بطلان کشید. هومبولت معتقد بود نقاش باید استعداد خود را صرفاً در مناطق خاصی از ینگه‌دنیا به کار بندد که

---

۱. Río de la Plata (لفظاً: رود نقره‌ای)؛ دهانه‌ای که از به‌هم پیوستن دو رودخانه‌ی اروگوئه و پارانا پدید آمده و بخشی از مرز میان اروگوئه و آرژانتین را شکل داده است.  
۲. Alexander von Humboldt (۱۷۶۹-۱۸۵۹)؛ دانشمند و طبیعیدان و کاوشگر بزرگ آلمانی که بنیادگذار جغرافیای نوین دانسته می‌شود.

موقعیت طبیعی و تنوع گیاهی پرباری داشته باشند. اما این ابطال در واقع ده سال پیش تر و طی سفر اول روگنداس نمایان شده بود، سفری کوتاه و پرماجرا که واقعه‌ی عجیبی آن را نیمه‌تمام گذاشت و به نقطه‌ی عطفی در زندگی روگنداس بدل شد.

یوهان موریتس روگنداس در بیست و نهم مارس سال ۱۸۰۲ در شهر آگسبورگ<sup>۱</sup> (که بخشی از امپراتوری مقدس روم به شمار می‌آمد) چشم به جهان گشود. پدر و پدربزرگ و جد پدری اش همه نقاشان سرشناس صحنه‌های روزمره بودند. به‌علاوه، یکی از نیاکانش به نام گئورگ فیلیپ روگنداس از میدان‌های کارزار پرده‌هایی می‌کشید که در دوران خود نام و آوازه‌ای داشتند. خاندان روگنداس (گرچه اصالتاً فلاندری به شمار می‌رفتند) در سال ۱۶۰۸ و به امید رسیدن به جامعه‌ای که کیش پروتستان آنان را در خود بپذیرد، از کاتالونیا مهاجرت کرده و در آگسبورگ ساکن شده بودند. نخستین روگنداس آلمانی یک استاد ساعت‌ساز بود، اما مردان نسل‌های بعد همگی نقاش شدند. یوهان موریتس نیز در چهار سالگی پیشه‌ی خود را برگزید. این طراح مستعد ابتدا در کارگاه آلبرشت آدام<sup>۲</sup> و سپس در آکادمی هنر مونیخ خوش درخشید و در نوزده سالگی فرصت یافت برای سفری اکتشافی راهی قاره‌ی امریکا شود، سفری به رهبری بارون لانگسدورف<sup>۳</sup> و برخوردار

۱. Augsburg؛ شهری در جنوب غربی ایالت بایرن در آلمان.

۲. Albrecht Adam (۱۷۸۶-۱۸۶۲)؛ نقاش آلمانی که پرده‌هایش از نبردهای ناپلئونی شهرت دارند.

۳. Georg von Langsdorff (۱۷۷۴-۱۸۵۲)؛ کاوشگر آلمانی و دیپلمات روس.

از حمایت مالی تزار روسیه. در این سفر، مأموریتی به روگنداس داده شده بود که چه بسا صد سال بعد به یک عکاس محول می‌شد: ترسیم و ثبت یک یک اکتشافات و مناظر پیش روی گروه.

در این جا باید قدری به عقب برگردیم تا از کاری که این هنرمند جوان بدان دست یازید تصویر روشن تری به دست دهیم. این دو دمان نقاشان را گئورگ فیلیپ روگنداس (۱۶۶۶-۱۷۴۲)، جد پدری یوهان موریتس، بنیاد نهاد، آن هم بدین سبب که در جوانی دست راستش را از دست داد و ناگزیر از دنبال کردن حرفه‌ی ساعت‌سازی بازماند، پیشه‌ای موروثی که وی از کودکی برای پی‌گرفتن آن تعلیم دیده بود. در نتیجه گئورگ فیلیپ هم باید در استفاده از دست چپ خود تسلط کامل می‌یافت و هم کارکردن با مداد و قلم‌مو را می‌آموخت. او در تصویرکردن صحنه‌های نبرد تخصص داشت و آثار درخشانی با این مضمون خلق کرد، زیرا در طراحی باریک‌بینی خارق‌العاده‌ای به خرج می‌داد، دقتی که حاصل آموخته‌هایش در کارگاه ساعت‌سازی و نیز استفاده از دست چپ بود. روش او انتخابی خودخواسته به شمار نمی‌آمد و از همین رو وی را وامی‌داشت باطمینانه‌ای حساب‌شده کار را پیش ببرد. تضاد ظریف میان ریزه‌کاری‌های صُلب فرمی و آشوب خشونت‌بار موضوع تابلو به آثار او جلوه‌ای بی‌بدیل می‌بخشید. کارل دوازدهم، پادشاه جنگجوی سوئد، حامی مالی و پشتیبان اصلی این نقاش به حساب می‌آمد. گئورگ فیلیپ نبردهای او را به تصویر می‌کشید و دوش‌به‌دوش سپاه پادشاه به سرزمین‌های گوناگون پا می‌نهاد، از سرزمین‌های برف‌پوش و دوردست شمالی‌ترین نقاط کره‌ی زمین گرفته تا اقلیم تفته در آفتاب سوزان

ترکیه. طی سال‌های بعد، کار گئورگ فیلیپ رونق بسیار گرفت. او چاپخانه‌ای تأسیس کرد و ناشر آثار گراور شد. البته زبردستی‌اش در خلق تصاویر مستند نظامی نیز دوچندان گشت. سه پسرش، گئورگ فیلیپ و یوهان و جِرمی، هم شغل پدر را به میراث بردند و هم مهارت‌های او را. کریستیان (۱۷۷۵-۱۸۲۶)، فرزند گئورگ فیلیپ پسر، پدر روگنداس ما بود، مردی که با تصویرکردن کارزارهای شهریار جنگجوی دیگری به نام ناپلئون بناپارت این چرخه را به پایان رساند.

با سقوط ناپلئون، «قرن صلح» در اروپا آغاز شد و در نتیجه حرفه‌ی تخصصی این خاندان ناگزیر رو به زوال نهاد. یوهان موریتس جوان، که در زمان نبرد واترلو نوجوانی بیش نبود، مجبور شد بی‌درنگ مسیر دیگری را در پیش گیرد. او که ابتدا شاگرد یک نقاش نبردنگار به نام آدام بود، تصمیم گرفت در کلاس‌های نقاشی طبیعت در آکادمی مونیخ شرکت کند. «طبیعتی» که خریداران نقاشی و چاپ می‌پسندیدند سرشتی غیربومی داشت و در دوردست‌ها یافت می‌شد و این یعنی یوهان موریتس باید حرفه‌ی هنری خود را آن‌سوی مرزها پی می‌گرفت. بدین‌سان فرصت حضور در سفر اکتشافی یادشده مسیر سفرهای وی را معین ساخت. او در آستانه‌ی بیست‌سالگی بر درگاه جهانی کم و بیش نقشه‌کشی شده و در عین حال کاوش نیافته ایستاده بود، چشم‌اندازی شبیه به آفاق گسترده پیش روی چارلز داروین جوان در همین دوران. ناخدا فیتزروی<sup>۱</sup> نقاش آلمانی ما، بارون گئورگ هاینریش فون لانگسدورف، حین عبور از

۱. Robert Fitzroy (۱۸۰۵-۱۸۶۵)؛ دریاسالار نیروی دریایی بریتانیا و ناخدای کشتی اچ. ام. اس. بیگل که چارلز داروین را به سفر اکتشافی معروفش برد.

اقیانوس اطلس چنان «خودرأی و خشک‌مغز» از کار درآمد که پس از پهلوگرفتن کشتی در سواحل برزیل، روگنداس از گروه اعزامی جدا شد و جای خود را به نقاش مستندنگار چیره‌دست دیگری به نام تونه<sup>۱</sup> سپرد. بخت یارش بود که چنین تصمیمی گرفت، زیرا این سفر فرجام خوشی نداشت: تونه در رودخانه‌ی گوآپوره غرق شد و لانگسدورف در دل جنگل همان اندک عقلی را هم که داشت از دست داد. در این میان، روگنداس پس از چهار سال کار و سفر در ایالاتی چون ریودوژانیرو، میناس ژرایس، ماتو گروسو، اسپیریتو سانتو و بائیا به اروپا بازگشت و کتاب مصور نفیسی منتشر کرد به نام سفری تماشایی به گرد برزیل (متن کتاب را ویکتورامی هوبر<sup>۲</sup> بر اساس یادداشت‌های نقاش نوشته بود). این اثر نام روگنداس را بر سر زبان‌ها انداخت و زمینه‌ی آشنایی او با طبیعیدان نامدار، الکساندر فون هومبولت، را فراهم آورد. بدین ترتیب قرار شد روگنداس با همکاری هومبولت چند اثر مختلف را به چاپ برساند.

دومین و آخرین سفر روگنداس به امریکا هفده سال طول کشید، از ۱۸۳۱ تا ۱۸۴۷. اراده‌ی خستگی‌ناپذیرش در سفر او را به مکزیک، شیلی، پرو و بار دیگر به برزیل و آرژانتین کشاند، سفرهایی که به خلق صدها و بل هزاران تابلو انجامید (سیاهه‌ی ناقصی از نقاشی‌های رنگ روغن و آبرنگ و طراحی‌های وی در دست است که ۳۳۵۳ اثر را در برمی‌گیرد).

۱. Adrien Taunay (۱۸۰۳-۱۸۲۸): نقاش و نقشه‌کش فرانسوی.  
 ۲. Victor Aimé Huber (۱۸۰۰-۱۸۶۹): مصلح اجتماعی، سیاستمدار، سفرنامه‌نویس و تاریخ‌نگار آلمانی.